**Eski İran Nesrinden Seçmeler**, s. 56-57

حکایت از اخلاق الاشراف

**در تواریخ مغول وارد است که هلاکو خان را چون بغداد مسخَّر شد جمعی را که از شمشیر باز مانده بودند بفرمود تا حاضر کردند، حال ِ هر قومی باز پرسید. چون بر احوال ِ مجموع واقف گشت گفت: از محترفه ناگزیر است. ایشان را رخصت داد تا بر سرکارِ خود رفتند. تجّار را مایه فرمود دادن تا از بهر ِ او بازرگانی کنند.**

**جهودان را فرمود که قومی مظلومند بجزیه از ایشان قانع شد. مخنّثان را بحرمهای خود فرستاد. قضاۀ و مشایخ و صوفیان و حاجبان و واعظان و معرّفان و گدایان و قلندران و کُشتی گیران و شاعران و قصّه خوانان را جدا کرد و فرمود: اینان در آفرینش زیادند و نعمت خدای بزیان می برند. حکم فرمود تا همه را در شط غرق کردند و روی زمین را از خَبَث ِ ایشان پاک کرد. لاجرم قرب ِ نود سال پادشاهی در خاندان او قرار گرفت و هر روز دولت ِ ایشان در تزایُد بود.**

**ابو سعید ِ بیچاره را چون دغدغۀ عدالت در خاطر افتاد و خود را بشعار عدل موسوم گردانید. در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان هلاکو خان و مساعی او در سر نیت ابو سعید رفت، آری:**

**بیت**

**چو خیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار**

**رحمت بر این بزرگان ِ صاحب توفیقی باد که خلق را از ظلم ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد فرمودند.**

**Bir sonraki derste Dârâbnâme’den (s. 78) okunacaktır.**

Metin başlığımız: از فصل جنگ شاه داراب با مصریان

ÇALIŞMA: s. 57-78 arasından herhangi bir metnin Türkçe çevirisinin bana iletilmesini istiyorum. Metnin Farsçasının yazılıp gönderilmesi gerekmiyor. Çevirisi yapılan metnin sayfasının belirtilmesi yeterlidir. Bu çalışmadan (hâlâ ÖDEV demiyorum) dersi alan bütün arkadaşlar sorumludur. (Buraya da yazdım).

**وارد**: داخل شونده، در آینده، رسیده، واصل

**مسخَّر شدن** : تسخیر، تصرف، فتح، رام، مطیع مسخَّر شدن: به تصرف در آمدن، فرمان بردار و مطیع شدن

**مسخِّر کردن**: به تصرف در آوردن، تصرف کردن

**محترفه**: (حرفه) : صنعتگر، پیشه‌ور

**جزیه**: مالیات سرانه

**قانع**: خشنود، راضی، قناعت کننده

**مخنث** : نه مرد است و نه زن

**حاجب**: دربان پادشاه، پرده دار

**مُعرِّف**: تعریف کننده، شناخت کننده

**قصه خوان**: مداح

**شط**: رودی که به دریا واصل می شود، رودخانه، نهر

**خَبَث**: پلیدی، نجاست

**لاجرم** : لاشک، ناچار، بدون شبهه، ازاین رو، بنابراین

**تزاید** : زیاد شدن، افزایش، فزونی یافتن؛ ضدّ ِ تقلیل

**دغدغه**: ترس، بیم، اندیشه، وسوسه، نگرانی، اضطراب

**خیره شدن:** از روی حیرت و شگفتی به چییزی چشم دوختن

**مساعی**: کوشش‌ها، سعی‌ها، تلاش‌ها